

**موضوع:** كتاب الإجارة/أركان الإجارة / شرط بلوغ متعاقدین در عقد إجاره

تذکر مناسبت مذهبی: روز گذشته مصادف بود با شهادت امام حسن عسکری(ع)؛ ما این مصیبت را محضر فرزند عزیزشان آقا بقیة الله الأعظم ارواحنا له الفداء و دوستداران و محبین آن حضرت و شما برادران تسلیت عرض می‎کنیم، امیدوار هستیم که إن شاء الله از امت نبی مکرم اسلام(ص) در قیامت محشور بشویم و مورد عنایت أهل بیت عصمت و أئمه هدی علیهم صلوات الله اجمعین قرار بگیریم إن شاء الله

و در این دنیا نیز مورد عنایت و توجهات این بزرگواران مخصوصا آقا بقیة الله الأعظم ارواحنا لتراب مقدمه الفداء قرار بگیریم که انتظار داریم آن حضرت ما را فراموش نکنند مخصوصا در مواقع حساس که به عنایات آن حضرت احتیاج داریم آن حضرت راهنمای ما باشد و ما را به راه راست و آنچه که مورد رضایت و عنایت خداوند و مورد رضایت خودشان است ما را راهنمایی کنند إن شاء الله.

خلاصه‌ی درس گذشته: بحث در شرائط صحت عقد إجاره بود؛ عقد إجاره جهتِ کسب صحت باید واجد شرائطی -در متعاقدین، عین مستأجرة، منفعت و أجرت- باشد؛ یکی از شرائطی که در متعاقدین لحاظ می‎شود بلوغ است و فرقی نمی‎کند این عقد عقد نکاح باشد یا بیع یا إجاره، عقد صبی باطل است هر چند این صبی ممیز باشد و به إذن ولی اقدام نموده باشد همچنین عقد مجنون باطل است به دلیل نبود شرط عقل.

دلیل اولِ مطرح شده بر بطلان عقد صبی «اجماع» است و مرحوم شیخ انصاری با استناد بر اقوال برخی فقهاء در مقام اثبات چنین دلیلی برآمده‎اند و فرموده‎اند: «بطلان عقد صبی مشهور است و یکی از معتقدان به این شهرت، شهید اول در دروس است چنانچه در کفایة قائل به بطلان عقد صبی شده است از طرفی ابن زهره در غنیه بطلان عقد صبی را اجماعی دانسته است هر چند ولی إجازه داده باشد و مرحوم علامه حلی در تذکره، محجور علیه بودن صبی را به نص و اجماع علماء نسبت داده است هر چند این صبی ممیّز بوده باشد در تمام تصرّفات از جمله عقد إجاره ممنوع از تصرف است مگر مواردی که استثناء شده است».

مرحوم شیخ در مقابل علمایی که قائل به «اجماع» در مسئله بطلان عقد صبی شده‎اند، قول فقهایی را نقل کرده‌اند که در این اجماع تردید وارد کرده‎اند و حتی برخی برخلاف اجماع مذکور حکم داده‎اند که در توضیح کلام ایشان می‎توان گفت: عمده در سلب عبارت صبی، اجماع محکی است که با شهرت عظیمه تقویت شده است و إلا این مسئله محل اشکال است پس معلوم می‎شود که همه این اجماع را قبول ندارند و به همین دلیل است که محقق در شرایع در بحث عقد إجاره‎ی صبی ممیز در صورتی که با إجازه ولی بوده باشد مردد شده است در حالی که در حکم به صحت عاریه‎ی صبی تردید نکرده است؛ مرحوم علامه نیز در قواعد قائل شده در صحت بیع ممیز به إذن ولی نظر است.

اگر این بزرگان به طور قطع «اجماعِ در عدم صحت عقد صبی ممیز» را می‎پذیرفتند دیگر جایی برای تردید و نظر باقی نمی‎ماند از طرفی مرحوم فخر المحققین در شرح قواعد به صراحت قائل شده است که اقوی صحت عقد صبی ممیز است، و دلیل ایشان این بوده که اگر صبی ممیز عقدی را به إذن ولی منعقد نماید گویا خود ولی این عقد را محقق ساخته است ...

نتیجه‎ای که از مباحث قبلی به دست آوردیم این بود که ما نیز قبول داریم بیع صبی باطل است ولی دلیل ما در اثبات این مدعا وجود «اجماع» نیست یعنی قائل نیستیم که عدم صحت عقد صبی اجماعی است و دلیل این بطلان را امور دیگر می‎دانیم نه اجماع و در اثبات این مدعا متمسک شدیم به کلام شیخ طوسی در خلاف و استفاده‎ای که مرحوم امام از بیان شیخ علیه الرحمة داشتند.

استدلال مرحوم امام به کلام شیخ طوسی بر بطلان عقد صبی: مرحوم امام وجود اجماع در عدم صحت عقد صبی ممیز را قبول ندارند چنانچه در «کتاب البیع» می‎فرماید: «بقي الكلام في الاجماع المدعى والمعروف بين المتأخرين، وتحققه ممنوع في مثل هذه المسألة التي تراكمت فيها الادلة كتابا وسنة مع تمسكهم بها قديما وحديثا، ومعه كيف يمكن دعوى الاجماع عليها، مع أن الظاهر عدم إجماعية المسألة في عصر شيخ الطائفة (قده) كما يظهر من الخلاف. قال في مسألة (294) من كتاب البيع: (لا يصح بيع الصبي وشراؤه سواء أذن له فيه الولي أم لم يأذن، وبه قال الشافعي، وقال أبو حنيفة: إن كان باذن الولي صح، وإن كان بغير إذنه وقف على إجازة الولي، دليلنا أن البيع والشراء حكم شرعي، ولا يثبت إلا بشرع، وليس فيه ما يدل على أن بيع الصبي وشراءه صحيحان، وأيضا قوله عليه السلام: رفع القلم...) الخ. فان طريقته المعهودة في كتاب الخلاف هي الاستناد إلى الاجماع في كل مسألة إجماعية عنده، وقد صرح في أول الكتاب بذلك، فمن عدم تمسكه به والاستناد إلى الاصل يظهر عدم تحقق الاجماع في عصره»[[1]](#footnote-1)

در توضیح این کلام مرحوم امام می‎توان گفت: تحقق اجماع بر عدم صحت عقد صبی ممنوع است زیرا مسئله‎ی شرط بلوغ در متعاقدین به قدری اهمیت داشته که ادله‎ی قرآنی و روایی فراوانی در اثبات آن متراکم شده است و فقهای عصرهای مختلف از قدیم و جدید دأبشان تمسک به این ادله بوده است و این یک سیره‏ی پذیرفته شده است که با وجود دلیل قرآنی و روایی در یک موضوع دیگر لزومی ندارد کسی به دنبال اجماع برود.

اگر بگوییم اجماع «مدرکی» است دیگر معیار استدلال، خود اجماع نخواهد بود بلکه معیار آن مدرکی است که اجماع بر آن دلالت می‎کند بنا بر این معنایی ندارد که در اثبات «عدم صحت عقد صبی ممیز» به «اجماع» استدلال شود از طرفی وقتی به کتاب خلاف مرحوم شیخ الطائفة مراجعه کنیم هیچ اثری از اجماع در عصر شیخ طوسی نمی‏بینیم زیرا ایشان در مسئله‎ی294 از کتاب بیعِ خلاف به صراحت حکم به بطلان بیع و شراء صبی می‎دهند چه ولی إذن به این عقد داده باشد و یا نه و حتی جناب شیخ، شافعی که از بزرگان اهل سنت است را معتقد به چنین حکمی می‏داند و در نقلی که از ابو‎حنیفه دارند او را معتقد به صحت عقد صبی می‎داند در صورتی که به إذن ولی بوده باشد و اگر بدون إذن عقدی منقعد کرده باشد صحت آن منوط به إجازه‎ی ولی خواهد بود.

در ادامه، شیخ علیه الرحمة در اثبات مدعای خود می‏فرمایند: صحت عقودی مانند بیع و شراء متوقف است بر حکم شرعی و در صحت عقد صبی دلیل شرعی یافت نشده است.

مرحوم امام در ادامه‏ی توضیح کلام شیخ می‏فرمایند: روش شیخ طوسی در خلاف این بوده که اگر در یک مسئله‎ای اجماعی وجود داشته باشد به صراحت به آن اجماع تصریح می‏کردند ولی در این مسئله قائل به اجماع نشده‎اند و خود شیخ نیز در اول کتاب خلاف متذکر این نکته شده‎اند که اگر در مسئله‎ای اجماعی وجود داشته باشد حتما به اجماعی بودن آن تصریح خواهند نمود بنا بر این از عدم تصریح ایشان به اجماعی بودن این مسئله و همچنین از نحوه‎ی استدلال شیخ در همین کلامی که ایراد فرمودند معلوم می‎شود که در اثبات عدم صحت عقد صبی در عصر شیخ الطائفة استدلال به اجماع صورت نگرفته است؛ وقتی جناب شیخ در استدلال بر عدم صحت عقد صبی به «اصل» متمسک می‎شوند معلوم می‎شود که ایشان در این مسئله دلیلی نیافته‎اند و إلا منطقی نیست که یک فقیه با وجود «دلیل» به سراغ «اصل» برود و اگر در نظر شیخ طوسی دلیلی با عنوان «اجماع» وجود داشت معنایی نداشت که به سراغ «اصل عدم صحت عقد صبی» بروند.

به هر حال مرحوم امام نیز عقد إجاره‎ی صبی را باطل می‎دانند ولی نه به جهت اجماع زیرا ایشان با وجود دلائلی از قرآن و روایات دیگر إجماع جایگاهی نخواهد داشت و خود مرحوم امام نیز در این شرط بلوغ متعاقدین به آیات و روایات استناد کرده‎اند.

استدلال به قرآن کریم در اثبات عدم صحت عقد صبی: ﴿وَابْتَلُواْ الْيَتَامَى حَتَّىَ إِذَا بَلَغُواْ النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُواْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلاَ تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُواْ وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُواْ عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللّهِ حَسِيبًا﴾[[2]](#footnote-2) «و يتيمان را چون به حدّ بلوغ برسند، بيازماييد؛ اگر در آنها رشد كافى يافتيد، اموالشان را به آنها بدهيد. و پيش از آن كه بزرگ شوند، اموالشان را عجولانه و از روى اسراف نخوريد هر كس كه بى‌نياز است، از برداشت حق‌الزحمه خوددارى كند؛ و آن كس كه نيازمند است، به طور شايسته و مطابق زحمتى كه مى‌كشد، از آن مصرف كند. و هنگامى كه اموالشان را به آنها باز مى‌گردانيد، بر آنها شاهد بگيريد؛ اگر چه خداوند براى محاسبه كافى است.»[[3]](#footnote-3)

استدلال به این آیه‎ی کریمه در اثبات شرطیت بلوغِ متعاقدین در صحت عقد و بطلان عقد صبی، مبنی بر این است که اگر در یک خانواده پدر از دنیا برود و اموالی از او باقی مانده باشد و از طرفی چند فرزند نابالغ نیز از او به جای مانده باشد، برای اقوام و نزدیکان و معتمدینِ این خانواده به عنوان اولیاء چند وظیفه و تکلیف نسبت به این بچه‎های یتیم و بی‏سرپرست ایجاد خواهد شد، تکلیف اول این است که از اقوام نزدیک این میت، مطمئن‎ترین و مناسب‎ترین شخص برای رسیدگی به اموال معین شود تا در جهت حفظ این اموال از ضایع شدن و تلاش در جهت رشد و نمو آن، امور مربوطه را به دست بگیرد و تکلیف دوم این است که به شکل متعارف از درآمد این اموال هزینه‎ی زندگی آبرومند را برای این بچه‏های یتیم پرداخت نماید.

و اما کسی که این امر مهم و خدا پسندانه را عهده‎دار شده است به ناچار باید وقت فراوانی را به این کار اختصاص دهد، اگر برای او مقدور است به عنوان دست‎مزد چیزی از این اموال را برای خود اختصاص ندهد و اگر ناچار باشد به حداقل اکتفا کند و تصرف غیر منطقی و ضایع کننده به بهانه‎ی دست‎مزد مرتکب نشود.

همین منوال باید ادامه پیدا کند تا زمانی که این بچه‏ها به سن بلوغ و قابلیت ازدواج برسند بعد از این مرحله با تحقق رشد اجتماعی و توان کافی در اداره‎ی امور مورد نظر که با آزمایش آنها ثابت می‎شود باید این اموال به این ورّاث تحویل داده شود و در زمان تحویل باید شاهدانی نظارت کنند تا اجحافی در حق این ورّاث صورت نگیرد.

در نتیجه برای تحویل این اموال به ورّاث دو شرط لازم است؛ شرط اول آن است که این بچه‏ها به سن نکاح رسیده باشند و شرط دوم، صلاحیت کافی در اداره‎ی امور داشته باشند و بتوانند در مقابل کلاه‌برداران و فریب‎کاران و سوء استفاده‎گران از حق خود دفاع کنند و مسلما برای اداره‎ی امور باید حق تصرفاتی مانند عقد بیع و شراء نسبت به این اموال به آنها واگذار شود.

نظر استاد: استدلال به این آیه در شرطیت بلوغ برای متعاقدین این است که مطلقا برای صبیان اجازه‎ی تصرف در اموال داده نشده است چه این ایتام ممیز باشند و چه ممیز نباشند عقد آنها نافذ نیست و ترتیب اثری به عبارت آنها دادن نمی‎شود تا زمانی که به سن بلوغ و رشد برسند، با تحقق این دو شرط اختیار مال خود را خواهند داشت.

روایات دال بر اشتراط بلوغ در متعاقدین: عاقد بما هو عاقد در هر نوع عقدی اعم از بیع، نکاح، إجاره و ... یکی از شرائط قطعی صحت و مشروعیت عبارات او بلوغ است و برای اثبات این شرط روایات فراوانی قابل استناد هست هر چند استناد به اجماع در اثبات شرعیت شرط بلوغ در مسئله‎ی عقد موضوعیت ندارد ولی به اندازه‎ی کافی از آیات و روایات دلائل کافی موجود است.

روایت اول: روایت محمد بن یحیی: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ حُمْرَانَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه‌السلام، قُلْتُ لَهُ: مَتى يَجِبُ عَلَى الْغُلَامِ أَنْ يُؤْخَذَ بِالْحُدُودِ التَّامَّةِ، وَتُقَامَ عَلَيْهِ، وَيُؤْخَذَ بِهَا؟ فَقَالَ: «إِذَا خَرَجَ عَنْهُ الْيُتْمُ وَأَدْرَكَ» قُلْتُ: فَلِذلِكَ حَدٌّ يُعْرَفُ بِهِ؟ فَقَالَ: «إِذَا احْتَلَمَ، أَوْ بَلَغَ خَمْسَ عَشَرَةَ سَنَةً، أَوْ أَشْعَرَ، أَوْ أَنْبَتَ قَبْلَ ذلِكَ، أُقِيمَتْ عَلَيْهِ الْحُدُودُ التَّامَّةُ، وَأُخِذَ بِهَا، وَأُخِذَتْ لَهُ». قُلْتُ: فَالْجَارِيَةُ مَتى تَجِبُ عَلَيْهَا الْحُدُودُ التَّامَّةُ، وَتُؤْخَذُ بِهَا، وَتُؤْخَذُ لَهَا؟ قَالَ: «إِنَّ الْجَارِيَةَ لَيْسَتْ مِثْلَ الْغُلَامِ؛ إِنَّ الْجَارِيَةَ إِذَا تَزَوَّجَتْ وَدُخِلَ بِهَا وَلَهَا تِسْعُ سِنِينَ، ذَهَبَ عَنْهَا الْيُتْمُ، وَدُفِعَ إِلَيْهَا مَالُهَا، وَجَازَ أَمْرُهَا فِي الشِّرَاءِ وَالْبَيْعِ، وَأُقِيمَتْ عَلَيْهَا الْحُدُودُ التَّامَّةُ، وَأُخِذَ لَهَا بِهَا». قَالَ: «وَالْغُلَامُ لَايَجُوزُ أَمْرُهُ فِي الشِّرَاءِ وَالْبَيْعِ، وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْيُتْمِ حَتّى يَبْلُغَ خَمْسَ عَشَرَةَ سَنَةً، أَوْ يَحْتَلِمَ، أَوْ يُشْعِرَ، أَوْ يُنْبِتَ قَبْلَ ذلِكَ».»[[4]](#footnote-4)

بیان استاد: همین روایت با همین سند در کتاب شریف «وسائل الشیعة»[[5]](#footnote-5) نقل شده است؛ و اما مضمون این روایت در صدد آن است که نشانه‏های بلوغ در پسران و دختران را معرفی کند تا معیارهای شرعی جهت احراز بلوغ و خروج از عنوان یتیمی و جواز ورود آنها در اموری مانند بیع و شراء و اجرای حدود الهی در صورت ارتکاب تخلفاتی که مستحق اقامه حدود بر آنها می‎شود، معلوم شود که در چه سنی و با تحقق چه علائمی باید معامله‎ی یک انسان بالغ با آنها بشود؟ و استفاده‎ای که ما از این روایت در اثبات ادعای خود خواهیم داشت این است که وقتی برای اموری مانند بیع و شراء برای متعاقدین شرط بلوغ لحاظ می‎شود برای صحت عقد إجاره نیز که یکی از عقود است چنین شرطی لحاظ خواهد شد بنا بر این «عقد إجاره‎ی صبی» باطل است ولو این که ممیز باشد و إذن از طرف ولی داشته باشد.

علائم بلوغ پسران: با توجه به صدر و ذیل این روایت تحقق حداقل یکی از این علائم جهت احراز بلوغ پسران ضرورت دارد؛ اگر پسری محتلم شود به نحوی که به قطع برسد رطوبتی که از او خارج شده منی است یقینا بلوغ این پسر محرز شده است و همچنین اگر در اطراف آنه یا آلت او موهای درشت و خشن که از ویژگیهای مردان بالغ است بروید چنین علامتی به طور قطع از علائم بلوغ است البته روییدن موهای نازک و نرم و ظریف که حتی در بچه‏های خرد سال مشاهده می‎شود به عنوان علامت مورد بحث تلقی نمی‎شود؛ در این روایت به روییدن چنین مویی از تعبیر «أنبَتَ» استفاده شده است و همچنین دیگر از علائم بلوغ، روییدن محاسن و ریش است که کاملا از جهت خشن بودن و ضخامت با موهای نازک و کمرنگی که در صورت بچه‏های نابالغ می‏روید قابل تمایز است؛ در این روایت برای روییدن چنین مویی از عبارت «أشعَرَ» استفاده شده است اما آخرین علامتِ بلوغ، رسیدن به سن پانزده سال قمری تمام است به نحوی که اگر هیچ کدام از علائم جسمی مانند خروج منی و روییدن موی درشت و ضخیم قبل از پانزده سالگی وجود نداشته باشد همین پانزده ساله بودن کفایت از قطعیت بلوغ می‎کند.

علائم بلوغ دختران: در این روایت برای بلوغ دختران، یک معیار سنی به همراه برخی ویژگی‎های جسمی مطرح شده است و اما معیار سِنّی آن است که این دختر به سن نه سال تمام قمری رسیده باشد و همچنین از جهت جسمی به موقعیتی رسیده باشد که در صورت نکاح امکان دخول و بهره‎ی جنسی در او محقق باشد؛ کلمه جاریة که در این روایت استعمال شده به معنای دختر است.

تحلیل سندی روایت محمد بن یحیی: محمد بن یحیی در کتاب رجال نجاشی این چنین معرفی شده است: «أبو جعفر العطار القمي، شيخ أصحابنا في زمانه، ثقة، عين، كثير الحديث. له كتب، منها: كتاب مقتل الحسين [ عليه‌السلام ]، وكتاب النوادر، أخبرني عدة من أصحابنا، عن ابنه أحمد، عن أبيه بكتبه.»[[6]](#footnote-6) محمد بن یحیی شیخ کلینی بوده است یعنی استاد مرحوم کلینی و یک شخصیتی موثق و دارای مقام عظیم و احادیث فراوانی را نقل نموده است و آثاری مانند :کتاب مقتل الحسین(ع) و کتاب النوادر از او به یادگار مانده است.

مرحوم نجاشی در معرفی احمد بن محمد می‎فرماید: «هو ابن عیسی الأشعری و هو جلیلٌ ثقةٌ»؛ و اما راجع به ابن محبوب فرموده‏اند: «هو حسن بن محبوب و یقال له السرّاد أو الزّراد ثقةٌ عینٌ و کان جلیل القدر و من أصحاب الإجماع» این راوی جزء روات مورد وثوق بوده‎اند و یکی از اعیان و شناخته شدگان و معروفین روات به شمار می‎آیند و عالمی جلیل القدر می‎باشند به نحوی که ایشان را در شمار اصحاب اجماع قرار داده‏اند؛ اصحاب اجماع راویانی هستند که بالاترین مرتبه و اعتماد در بین علمای حدیث به آنها قائلند که تعداد آنها هجده نفر است.

و اما راوی بعد «عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ» است؛ جناب نجاشی او را ضعیف معرفی می‏کند عبد العزیز نقل می‎کند از حمزة بن حمران که توثیقی راجع به او یافت نکردیم، در بعضی نُسخ بعد از حمزة بن حمران خود حمران را گفته‎اند اگر به فرض حمران هم در سند باشد او هم ثقه است.

نظر استاد: در مجموع گرچه در سند این روایت دو راوی وجود دارد که یکی ضعیف است و دیگری توثیق نشده ولی به جهت این که در جمع راویان این روایت حسن بن محبوب قرار دارد این ضعف روایت جبران می‎شود و از طرفی این روایت مورد عمل و استناد علماء قرار گرفته است و چنین روایاتی از منظر علماء مورد قبول می‎باشد.

1. [كتاب البيع، خميني، سيد روح الله، ج2، ص30، اسماعیلیان](https://lib.eshia.ir/10116/2/30/%D9%85%D9%85%D9%86%D9%88%D8%B9). [↑](#footnote-ref-1)
2. [سوره نساء/آیه6](https://lib.eshia.ir/17001/1/77/6). [↑](#footnote-ref-2)
3. [ترجمه قرآن، مكارم شيرازى، ناصر، ج1، ص77، دار القرآن الکریم](https://lib.eshia.ir/10313/1/77/%20بيازماييد). [↑](#footnote-ref-3)
4. [الکافی، شيخ كليني، ج14، ص69، دار الحدیث](https://lib.eshia.ir/27311/14/69/يَحْيى). [↑](#footnote-ref-4)
5. [وسائل الشيعة، شيخ حرّ عاملي، ج1، ص43، أبواب مقدمة العباد، باب4، ح2، آل البیت](https://lib.eshia.ir/11025/1/43/يحيى). «و رواه محمد بن إدريس في آخر (السرائر) نقلا من كتاب (المشيخة) للحسن بن محبوب، مثله، إلا أنه أسقط قوله: عن حمران.».«ولی آدرس غلطی داده شده که این روایت در جلد13 وسائل در کتاب الحجر باب2از «ابواب احکام الحجر» آمده با توجه به چاپی که ما در اختیار داریم و در جلد13 کتاب الحج مطرح شده است و اصلا باب الحجر مطرح نشده است و حتی در چاپ جدید در کتاب الحجر که در جلد18 است این روایت در آنجا هم یافت نشد.» [↑](#footnote-ref-5)
6. [رجال النجاشي، نجاشي، أبو العبّاس، ج1، ص353، مؤسسه نشر اسلامی](https://lib.eshia.ir/14028/1/353/العطار). [↑](#footnote-ref-6)